

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

شک در سببیت «اشاره»

نتیجه مباحث گذشته این شد که بر حسب قاعده اولی؛ «اشاره» یکی از اسباب عقلانیه‌ای است که بیع و سایر معاملات با او واقع می‌شود. حالا اگر شك کنیم که آیا سببیت دارد یا نه؟ عرض کردیم که اینجا باید «أصالة الفساد» جاری کنیم، گرچه أصالة الفساد، محکوم اطلاقات و عمومات است. اما این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که این محکوم بودن – که می‌گوییم أصالة الفساد، محکوم اطلاقات و عمومات است – روی فرضی است که ما اطلاقات و عمومات را ناظر به اسباب بدانیم و بگوییم این اطلاقات و عمومات، همه‌ی اسباب را شامل می‌شود.

اما اگر کسی قائل شد – کما اینکه ما هم همین را پذیرفتیم – که این اطلاقات و عمومات؛ ناظر به اسباب نیست، یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» ناظر به آن بیع مسببی است، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» ناظر به آن تجارت مسببی است، آنگاه وقتی شك می‌کنیم که با يك سببی معامله واقع می‌شود یا واقع نمی‌شود؟ در اینجا أصالة الفساد جریان دارد و دلیلی که بخواهد این أصالة الفساد را از بین ببرد نداریم.

شک در اشتراط امر خارجي در سببیت اشاره

نکته دیگر این است که اجمالاً می‌دانیم که «اشاره» از اسباب است، اما اگر شك کنیم که سببیت او شرطی دارد یا نه؟ مثلاً شك کنیم که اشاره‌ای که از اسباب است، مشروط به عجز از تکلم است. تا بحال که اثبات کردیم اشاره یکی از اسباب است، کاری نداشتیم که اشاره، از قادر صادر شود یا از عاجز، حالا اگر کسی شك کرد که آیا مشروط به عجز از تکلم است یا نه؟ یا شك کنیم که مثلاً مشروط به عجز از کتابت است یا نه؟ در اینجا شك بر می‌گردد به شك در سببیت؛ یعنی در جایی که کسی قادر است ما نمی‌دانیم سببیت دارد یا نه؟ جایی که کسی قادر بر کتابت است نمی‌دانیم سببیت دارد یا نه؟ موارد شك در سببیت؛ مجرای أصالة البرائة نیست.

نمی‌توانیم بگوییم اصل اشاره سببیت دارد، شك می‌کنیم آیا این امر در او شرط است یا نه، کما اینکه در سایر موارد دوران بین اقل و اکثر مشهور می‌گویند نسبت به اکثر، أصالة البرائة جاری می‌کنند، بیاییم در اینجا بگوییم اصل اشاره سببیت دارد، این می‌شود اقل، آیا زاید بر این، شرطش این است که باید عاجز از کتابت یا تلفظ باشد؟ بگوییم این هم می‌شود اکثر، در دوران بین اقل و اکثر باید نسبت به اکثر برائت جاری کنیم. جواب این است که برائت در جایی جریان پیدا می‌کند که شك ما در اسباب و در سبب و مسبب نباشد، جایی که شك ما از قبیل شك در سبب و مسبب است، آن مورد از مصادیق شك در محصل می‌شود و

اگر شك در محصل شد اینجا نوبت به أصالة البرائة نمی‌رسد بلکه مجرای برای اشتغال و احتیاط است.

فرمایش محقق ابروانی(ره)

محقق ابروانی(ره) در حاشیه مکاسب گویا می‌خواهند بفرمایند مانعی ندارد که در اسباب شرعی، أصالة البرائة جاری کنیم و با جریان أصالة البرائة، شك از مسبب رفع می‌شود. زیرا بالاخره اینجا يك سببی آمده، شرط او؛ یعنی چیزی که احتمال شرطیتش را می‌دهیم بنام عجز از تکلم، نیامده است، اگر ما شك می‌کنیم که آیا مسبب محقق است یا محقق نیست، این ناشی از این می‌شود که آیا این سبب، سببیت دارد یا ندارد؟ ما نسبت به این زاید، از حدیث رفع استفاده می‌کنیم. الان شك کردیم که این قید زاید و این شرط زاید، دخالت دارد یا ندارد؟ «رفع ما لا يعلمون» جریان پیدا می‌کند. حدیث رفع، آن شرط یا آن قیدی که ما در اعتبار او شك می‌کنیم را رفع می‌کند. بعد از اینکه حدیث رفع آن را برداشت، نتیجه می‌گیریم که این سببیت دارد.

اشکال بر محقق ابروانی(ره)

آنگاه محقق ابروانی(ره) می‌فرماید اکنون ممکن است کسی بگوید بالاخره وقتی این سبب بدون این شرط محقق شد، اشاره در حالی محقق شد که این شخص، قادر بر تلفظ است و شرط را ندارد، شرطی که الان شك داریم این شرط دخالت دارد یا دخالت ندارد، در اینجا استصحاب وجود دارد؛ استصحاب عدم نقل و انتقال وجود دارد. ما شك می‌کنیم که با این اشاره، نقل و انتقال واقع شده است یا نشده است؟ استصحاب عدم نقل و انتقال و بقای مال بر ملك مالك قبلی را جاری می‌کنیم.

شما مگر نمی‌گویید که در دوران بین استصحاب و برائت، استصحاب مقدم است، - هر جا بین برائت و استصحاب يك تعارضی شود، استصحاب مقدم است-، مستشکل به ابروانی(ره) می‌گوید شما می‌گویید ما يك اشاره داریم و يك چیزی که در شرطیت و عدم شرطیتش شك داریم، می‌آید در این مشكوك، حدیث رفع یا أصالة البرائة را جاری می‌کنید، در حالی که با این اشاره، ما شك می‌کنیم نقل و انتقال واقع شد یا واقع نشد، استصحاب عدم نقل و انتقال جاری می‌کنیم، و استصحاب بر برائت مقدم است.

جواب محقق ابروانی(ره) از اشکال

ایشان در جواب فرموده است این که گفته‌اند استصحاب بر برائت مقدم است، در جایی است که مورد اینها سبب و مسبب نباشد. اگر شما در جایی شك در سبب دارید و قهراً شك در مسبب دارید، و لو در مسبب استصحاب جاری شود، در سبب برائت جاری می‌شود. اما در اینجا استصحاب بر برائت مقدم نمی‌شود، یعنی اینجا ما يك قاعده دیگری داریم که در شك در سبب و مسبب، «الاصل الجاری فی السبب، مقدمٌ علی الاصل الجاری فی المسبب»؛ اصل جاری در سبب، بر اصل جاری در مسبب مقدم است، و لو اینکه اصل جاری در سبب برائت باشد و اصل جاری در مسبب استصحاب باشد.

بعبارة أخرى؛ تقدم استصحاب بر برائت درجایی است که مسأله سبب و مسبب در کار نباشد، و الا اگر مسأله سبب و مسبب در کار بود، آنجا ما اصل جاری در سبب را بر اصل جاری در مسبب مقدم می‌کنیم. خلاصه؛ محقق ابروانی(قدس سره) می‌فرماید در جایی که ما فی الجملة می‌دانیم اشاره سببیت دارد، اما نمی‌دانیم سببیتش مطلق است و یا سببیت تامه دارد و یا سببیتش مشروط به عجز از تلفظ است، نسبت به این شرط، أصالة البرائة جاری می‌کنیم، یا نسبت به این شرط، حدیث رفع را جاری می‌کنیم و دیگر مجالی برای استصحاب نیست. نتیجه این است در همین دوران بین اقل و اکثر هم ایشان برائت جاری

می‌کند، و لو مسأله از باب سبب و مسبب است، اما نتیجه هم می‌گیرند که این «اشاره» و لو این که شرط هم نباشد، سببیت دارد.

نقد امام(قده) بر فرمایش محقق ایروانی(ره)

امام(رض) این کلام محقق ایروانی را مورد اشکال قرار داده‌اند (کتاب البیع، ص308) و فرموده‌اند: «انّ إثبات ترتّب المسبّب علی السبب، موقوف علی إثبات أنّ الأقلّ تمام السبب و السبب التامّ، و مع احتماله و الشکّ فی نقصه و تمامه، لا يحکم بترتّبه علیه، و جریان حدیث الرفع فی القید مشکوک فیهِ، لا یثبت کون البقیّة تمام السبب»؛ می‌فرمایند اگر مسبب بخواهد بر سبب مترتب شود، موقوف بر این است که ما اثبات کنیم که این سبب، سبب تام است و وقتی احتمال می‌دهیم که یک شرطی دخالت داشته باشد و شک می‌کنیم که آیا این سبب، تام است یا ناقص «لا يحکم بترتّبه علیه». اگر شما حدیث رفع را در آن شرط مشکوک جاری کردید، اثبات نمی‌کند که آن بقیه تمام السبب است.

سپس می‌فرماید: «و لیس المقام من الموضوعات المركّبة، حتّى یقال بإثبات جزء بالأصل، و الآخر بالوجدان، بل الأمر فیهِ دائر بین کون الإشارة سبباً تامّاً حتّى یترتّب علیه المسبّب، أو ناقصاً و تمامه شرط کذائی، و إذا كانت سبباً تامّاً یكون المؤثر أو الموضوع للأثر نفسها؛ بلا دخالة شیء، لا نفسها و عدم شیء آخر، و ما لم یحرز أنّها تمام السبب، لا یحکم بترتّب المسبّب علیها و إثبات تمامیتها بالأصل مثبت، بل الأصل مثبت من ناحية أخرى أيضاً، و التفصیل فی محلّه» □

ما نحن فیهِ مثل موضوعات مرکب، مثل صلاة نیست، که یک جزئش را با اصل اثبات کنیم و بقیه آن را با وجدان. خلاصه اشکالی که امام(ره) در این عبارت بر مرحوم ایروانی(رض) وارد می‌کنند این است که اگر این مسبب بخواهد بر سبب مترتب شود، ما باید احراز کنیم که این تمام السبب است، و تا احراز نکنیم که این تمام السبب است، این مسبب بر این سبب مترتب نمی‌شود. شما بگویید احراز می‌کنیم که شک داریم این شرط دخالت دارد یا نه؟

لذا با «حدیث رفع» یا «أصلالة البرائة» می‌گوییم این شرط دخالت ندارد. می‌فرماید «حدیث رفع» یا «أصلالة البرائة»، و لو اعتبار این قید مشکوک را بر طرف می‌کند، اما ثابت نمی‌کند که آن چه که باقی می‌ماند تمام السبب است. اگر ما بخواهیم با «أصلالة البرائة» یا «حدیث رفع» اثبات کنیم که آنچه که باقی می‌ماند تمام السبب است، این می‌شود اصل مثبت، و مثبتات اصول عملیه اعتباری ندارد. اگر یک اصلی، یک اثر عادی یا اثر عقلی را اثبات کرد، این فایده‌ای ندارد. اگر اصول عملیه، یک حکم شرعی یا اثر شرعی را برای ما اثبات کند بدرد می‌خورد. اینجا اثر عادی یا اثر عقلی اش این است که خود اشاره، تمام السبب است. تمام السبب بودن یک اثر عادی آن است؛ یعنی وقتی شرط نبود، اثر عادی آن این است که تمام السبب است. می‌فرماید این اصل، عنوان اصل مثبت را پیدا می‌کند.

مناقشه استاد در فرمایش امام(رض)

به نظر ما؛ می‌توان در این فرمایش امام(ره) مقداری مناقشه کرد. اگر ما بخواهیم با أصلالة البرائة تمام سبب را درست کنیم، این اشکال امام(ره) وارد است؛ یعنی اگر بخواهیم با «أصلالة البرائة» یا «حدیث رفع»، بگوییم این شک از مصادیق «ما لا یلعمون» است، این أصلالة البرائة یا حدیث رفع، اثبات می‌کند که بقیه، تمام السبب است. اگر این باشد، این اشکال امام(رض) وارد است.

در حالی که محقق ایروانی(ره) نمی‌خواهد با این اصل اثبات کند که بقیه، تمام السبب است، بلکه خود اشاره، ظهور در این دارد

که سبب تام است، منتها ما نمی‌دانیم ظهور این با يك شرطی از بین رفته یا نه؟ اگر مولا؛ عجز از تلفظ را شرط کرده باشد، این ظهور از بین می‌رود. نه اینکه بگوییم از اول هیچی نبوده، ما از اول نمی‌دانیم آیا این في نفسه تمام السبب است یا نه؟ يك اضافه‌ای دارد، اضافه‌اش را با «أصالة البرائة» و «حدیث رفع» کنار می‌گذاریم، این هم خودش ظهور در تمام السبب دارد و حدیث رفع را نمی‌خواهیم تا اثبات کنیم که این بقیه، تمام السبب است.

ما نمی‌خواهیم با «أصالة البرائة» یا «حدیث رفع» اثبات کنیم که بقیه، تمام السبب است. حالا که نمی‌خواهیم اثبات کنیم می‌بینیم بقیه، خودش ظهور در تمام السببیت دارد، لذا این اصل در اینجا اصل مثبت نمی‌شود. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این است حرف محقق ایروانی(ره) درست است، با اصالة البرائة یا حدیث رفع، آن قید مشکوک را کنار می‌گذاریم، و بقیه هم خودش ظهور در تمام السبب دارد، و اگر او بیاید، يك سبب دنبال او خواهد آمد. این در موردی که ما در اقل و اکثر شك کنیم.

نتیجه بحث تا اینجا

بحث را از نظر قاعده تمام کردیم و منقح شد که قاعده اولیه عقلائیه در اشاره چیست. همچنین بیان شد که اگر نوبت به شك برسد باید چه جاری شود. نتیجه این می‌شود که هر جا شك در اقل و اکثر شد؛ نسبت به اکثر، اصالة البرائة را جاری می‌کنیم، و لافرق بین این که از اسباب و مسببات باشند، یا قضیه سببیت و مسببیت در کار نباشد. هیچ فرقی نمی‌کند و اصالة البرائة نسبت به اکثر جاری است.

نتیجه این است که «اشاره» سبب عقلائی است، حتی در فرضی که قادر بر تلفظ است، به نظر ما اشاره سبب عقلائی است، و ما برای اشتراط «عجز از کتابت» یا «عجز از تلفظ» دلیل نداریم، اصالة البرائة را جاری می‌کنیم. پس از قاعده، مرحوم شیخ(قده) به یکسری از روایات تمسک کرده‌اند و همچنین ما روایات دیگری هم داریم در باب «طلاق اخرس»، در باب «تلبیه اخرس»، «صلاة اخرس»، آیا از این روایات می‌توان برای ما نحن فیه استفاده کرد یا نه؟ آیا از این روایات می‌شود استفاده کرد که بیع اخرس صحیح است یا نه؟ این روایات در جلد 22 وسائل الشیعه، کتاب الطلاق، باب 19، ذکر شده است، ملاحظه بفرمایید تا روایات را بحث کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.